

حسن دهشیری

کارون» و «الماس» در منطقه ما

روزی مردم را بازمی کرد

گفتم صدام موشک زد

تازه حمام را گاز کشی کرده بودیم. یک آقای کشتی گیر تهرانی آمد و داخل یکی از نمره ها رفت. در اتاق دیگر هم، یک خانم با چهار پنج تاجچه بودند. آن روز حمام به نسبت خلوت بود. ناگهان صدای انفجار از اتاق کشتی گیر بلند شد و خودش سراسیمه و بدون لباس از اتاق بیرون آمد. به دلیل یک نقص فنی در گاز کشی ها، رخت کن او منفجر شده بود.

برق را به سرعت کشیدم. روی بدن کشتی گیر حوله ای انداختم و به او گفتم: «آی بر پدر صدام لعنت که موشک زد.» سیگاری هم روشن کردم و به دستش دادم. مجبور بودیم برای حفظ آبروی حمام و اعتبارمان پیش مشتری ها با شوخی و خنده ماجرا را جمع کنیم.

گریه ای که سر مردم را گرم می کرد

مردم در سالن انتظار حمام، تار سیدن نوبتشان خیلی غر می زدند و ما مجبور بودیم یک طوری سرشان را گرم کنیم. بنابراین در حمام الماس و در فضای سالن که بزرگ بود ۱۰ تا ۲۰ کفتر سفید را بین گلدان های بزرگ فیلتوس رها کرده بودیم. در گرمابه کارون هم گریه ای داشتیم که در همین حمام بزرگ شده و شر و شیطان بود. وقتی حمام شلوغ بود، یک موش را می گرفت و وارد سالن می شد. موش را بین مردم ول می کرد و جیغ و داد خانم ها و بچه ها بلند می شد. بعد هم می دوید و موش را می گرفت. یک ساعتی با همین کار سر مردم را گرم می کرد. اسم آن گریه شیطان، ملوس بود.

♦ **دمپایی های لنگه به لنگه:** دمپایی ها را لنگه به لنگه می گذاشتیم تا کسی آن ها را نبرد. اگر هم دمپایی ها جفت بود، سر آن را می بریدیم.

♦ **بلیت حمام:** از ۴ قران و یک تومان شروع شد تا رسید به ۵۰۰ تومان و الان هم یک ساعت استفاده از حمام نمره، ۱۰ هزار تومان است.

♦ **خانم های وسواسی:** دختر خانمی به حمام ما می آمد که به چشم خواهری بسیار زیبارو بود. اما بنده خدا وسواس داشت. وقتی می خواست از در حمام بیرون برود، می گفت هیچ کسی از جایش تکان نخورد که می خواهم رد شوم. دستانش را هم بالا می گرفت و از حمام خارج می شد. اگر به او می گفتم ۲۰ هزار تومان هم باید برای حمام بدهی قبول می کرد.

♦ **لگن مسی:** دوتا لگن مسی کوچک و بزرگ در حمام بود. سالی یک تادوبار می دادیم سفیدشان می کردند. لگن های مسی مانند الان طرفدار نداشت و کسی آن ها را با خود نمی برد.

♦ **چراغ سبز و قرمز:** پلاکی کوچک، سر میخ اتاق های حمام نمره قرار داشت که اگر خانمی داخل حمام می رفت، پلاک را می چرخانند تا سمت زنانه دیده شود. در باره آقایان هم همینطور بود. به جز پلاک، بالا می پسر در حمام هم حضور افراد مشخص می شد. برای خانم ها چراغ قرمز و برای آقایون چراغ سبز روشن می شد.



نمایی از داخل حمام کارون



حسن دهشیری متولد سال ۱۳۱۵ است و در محدوده پشت باغ نادری متولد شده است.

پدرش راهدار بوده. آن ها راه های بین روستاها را از حکومت مرکزی اجاره و امنیت آن را تأمین می کردند و هر کاروانی که می آمد از آن پولی می گرفتند. اما دهشیری جوان از درس و مشق فراری است و برای همین از ۱۰ سالگی آهنگر ماشین می شود. ۱۷ سالگی به تهران می رود و بعد از یک سال کارگری، روی پای خود می ایستد. بعد هم برادرها را می خواند که به مشهد بیایند و در اداره حمام الماس کمکشان باشد. او هم سهمی از این حمام و حمام کارون را می خرد و با اینکه برادر کوچک تر است به دلیل توانایی، اختیار امور حمام را به دست می گیرد.